

A stylized, abstract portrait of Mirza Asadullah Khan Nizam al-Mulk, the author of the book. The portrait is composed of geometric shapes in shades of brown, tan, and grey, set against a textured, light brown background. The figure is depicted from the chest up, wearing a turban and a robe, with a prominent mustache.

رضانام تارضاخان

زندگی نامه رضاشاه پهلوی از ۱۲۵۶ تا ۱۲۹۹

| هدایت الله بهبودی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رضانامه قاضاخان

زندگی نامه رضاشاه پهلوی از ۱۲۵۶ تا ۱۲۹۹

هدایت الله بهبودی



مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

زمستان ۱۳۹۹

بهبودی، هدایت‌الله، ۱۳۳۹.

Behboodi, Hedayatollah

رضانام تا رضاخان: زندگی‌نامه رضاشاه پهلوی از ۱۲۵۶ تا ۱۲۹۹ / هدایت‌الله بهبودی.
تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۹۹.
۴۰۰ ص.: مصور

۶۰۰۰۰ ریال : 0-59-5786-600-978 : شابک

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیفا.

کتابنامه: [۳۲۲]-۳۳۳.

نمایه.

رضا پهلوی، شاه ایران، ۱۲۵۷-۱۳۲۳.

Reza Pahlavi, King of Iran

ایران-- تاریخ-- پهلوی، --۱۳۰۴-۱۳۲۰ سرگذشت‌نامه

Iran-- History--Pahlavi, 1925-1941--Biography

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

DSR ۱۴۸۸

۹۵۵/۰۸۳۲۰۹۲

۷۵۰۰۹۷۹

کتابخانه ملی ایران



مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

آدرس: تهران، خیابان شریعتی، خیابان شهید دستگردی، نبش شهید گوی آبادی، پ ۷۵
تلفن: ۲۶۷۰۵۰۷۵ و ۲۶۷۰۵۰۸۵

رضانام تا رضاخان

زندگی‌نامه رضاشاه پهلوی از ۱۲۵۶ تا ۱۲۹۹

هدایت‌الله بهبودی

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۹

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۰-۵۷۸۶-۶۰۰-۹۷۸

قیمت: ۶۰۰۰۰ تومان

کلیه حقوق ناشر و مؤلف محفوظ است

info@ir-psri.com

www.psri.ir

فهرست مطالب

اشاره ۱/ یادداشت نویسنده ۳/ شناسنامه ۶/ قزاق‌خانه ۱۷/ در آذربایجان ۲۵/
در کرمانشاه ۳۳/ در کردستان ۴۱/ ازدواج ۴۴/ در همدان ۴۶/ یکی از همه
۵۲/ از بریگاد به دیویزیون ۶۱/ غروب قزاق‌خانه روسی ۶۶/ طلوع قزاق‌خانه
انگلیسی ۷۳/ رضاخان و سیاست ۸۴/ قاضی قزاق‌خانه ۹۰/ سرنوشت
آتریاد همدان ۹۳/ جابه‌جایی دولت ۹۷/ به دنبال راهبرد ۱۰۵/ منصب تازه
رضاخان ۱۱۰/ قزاق‌خانه بینابینی ۱۱۱/ عملیات مشترک انگلیس و قزاق‌خانه
۱۱۵/ در راه تنکابن ۱۲۴/ قزاق‌خانه در پس قرارداد ۱۲۹/ درجه‌ای دیگر
برای رضاخان ۱۳۲/ در سوادکوه ۱۳۴/ تاریخ مصرف قزاق‌خانه ۱۴۴/ اسم
خانواده: پهلوی ۱۴۹/ کمیسیون نظامی ۱۵۴/ آغاز همسایگی با روس‌های
سرخ ۱۶۴/ سقوط کابینه قرارداد ۱۶۹/ در محکمه نظامی ۱۷۴/ نمایش
قدرت قزاق ۱۷۸/ رشت در آتش ۱۸۳/ اعتراض و تمرد ۱۸۷/ پس‌گیری
رشت ۱۹۴/ آخرین عقب‌نشینی ۱۹۸/ یک قدم مانده ۲۰۲/ پرسش‌های

بی پاسخ ۲۰۵/ قزاق خانه در چنگ انگلیس ۲۱۰/ آشنایی آبرونساید و رضا خان
۲۱۵/ منصب تازه تر رضا خان ۲۱۹/ دست دست ایران ۲۲۱/ تهدید انگلیس
۲۲۴/ خیانت های استاروسلسکی ۲۲۸/ توازن سیاسی ۲۳۳/ گزینه نظامی ۲۳۶/
گزینه سیاسی ۲۴۰/ در مقام ترقص ۲۴۵/ در دو جبهه انفعال و ابتکار ۲۵۵/
ترازوی تازه سیاست ۲۶۲/ نقشه «ب» ۲۶۶/ شرط ایرانی، شروط انگلیسی ۲۷۱/
تغذیه قزاق ها ۲۷۴/ تردیدهای رضا خان ۲۷۹/ گلوگاه شاه آباد ۲۸۱/ پنجه کودتا
۲۸۶/ عقاب مهرآباد ۲۹۰/ کودتای سوم ۲۹۸/ روایت آمریکایی ۳۰۷/ حکم
می کنم ۳۱۰/ روح کودتای سوم ۳۱۴/ نثار زودهنگام ۳۲۰/ منابع ۳۲۲/ تصاویر
۳۳۴/ فهرست اعلام ۳۷۵

اشاره

با کودتای ۱۲۹۹، در یکصد سال پیش، تاریخ معاصر ایران وارد مرحله تازه‌ای شد. یک افسر ناشناس قزاق به نام رضاخان، که در میان هم‌قطارانش به رضا ماکسیم مشهور بود، زمام امور را در دست گرفت و چهار سال بعد بر تخت پادشاهی ایران تکیه زد و «رضاشاه پهلوی» شد.

رضاشاه پهلوی تاریخ و سرگذشتی بس خواندنی و عبرت‌آموز دارد. او را مأموران انگلستان در ایران «نشان» کرده بودند و با برنامه‌ریزی همانان، بر اریکه قدرت نشست.

به قدرت رسیدن رضاشاه، برای ایران فاجعه بود. با رضاشاه مشروطیت در ایران بالمره برچیده و استبداد بازسازی شد. اندوه‌بارتر اینکه «محلّ‌های فکری» این فاجعه، و سپس «پادو»های استبداد، نخبگانی بودند که چه‌بسا خود آنها به‌مراتب لایق‌تر از رضا خان برای منصب حکمرانی بر کشورشان بودند. این پرسش همواره در حافظه تاریخی مردم این سرزمین مطرح است که چرا روشنفکران پس از منحرف کردن انقلاب مشروطه و تبدیل آن به بحران مشروطیت، چاره کار را در «استبداد منور» دیدند. استبدادی که آمد اما «منور» نبود و حاصلش جز تباهی و فساد و اختناق و از میان رفتن امنیت فردی و اجتماعی چیزی نبود. بیش از چهار سال سلطه غیررسمی یک نظامی پس از کودتا و سپس شانزده سال سلطنت همو، جان و مال و ناموس و امنیت تمام

مردم ایران را به خطر انداخت و کسی را یارای نفس کشیدن نبود، تا آنجا که حلقه یاران اولیه‌اش نیز شامل این قتل‌ها و تعرض‌ها شدند.

از خطا و خیانت غرب‌زدگان عصر مشروطه و رضاخان شگفت‌انگیزتر، تلاش شبانه‌روزی و هیاهوی فراوان این روزگار در فضای مجازی در سایه سنگین ابرهای سیاه اغفال و اغوا، از سوی برخی قلم‌به‌دست‌هایی است که بی‌سند ادعا می‌کنند و نامعتبر می‌نویسند و از سر لجاجت سعی دارند رضاشاه را قهرمان ملی جا بزنند.

پیش از این در آثاری چون «بسترهای تاسیس سلطنت پهلوی (۱۲۹۹-۱۳۰۴)/ دکتر حسین آبادیان» یا «از قاجار به پهلوی (۱۳۰۸-۱۲۹۸) بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا/ دکتر محمدقلی مجد» و «رضاشاه و بریتانیا بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا/ دکتر محمدقلی مجد» و نیز انتشار ده‌ها مقاله در فصلنامه مطالعات تاریخی به جنبه‌های مختلف زندگی و زمانه رضاشاه و زمینه‌های روی کار آمدن او پرداخته شده است.

با این حال، جای کتابی درباره تاریخ و سرگذشت رضاشاه پهلوی در میان آثار پژوهشی این موسسه خالی بود؛ و با توجه به تجربه‌های پیشین جناب آقای بهبودی، موسسه پدید آوردن یک «تک‌نگاری» درباره رضاشاه را به ایشان سپرد. اینک بخش اول آن با عنوان «رضانام تا رضاخان: زندگی‌نامه رضاشاه پهلوی از ۱۲۵۶ تا ۱۲۹۹» با همت دوساله او و گروه پژوهشی موسسه که کار تتبع در اسناد و نشریات و کتب فارسی و انگلیسی را عهده‌دار بودند، در آستانه یک‌صدمین سال کودتای سیاه ۱۲۹۹، پیش روی شماست که امید است مانند آثار پیشین مورد استفاده و استقبال جامعه تاریخ‌پژوه و تاریخ‌خوان قرار گیرد.

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

یادداشت نویسنده

زندگی‌نامه‌نویسی گونه‌ای شناخته شده از تاریخ‌نگاری است. این شاخه پژوهشی دو ساقه اصلی؛ زندگی‌نامه خودنوشت و زندگی‌نامه دگرنوشت، دارد. زندگی‌نامه‌های خودنوشت به قالب خاطره‌نگاری نزدیک است، اما زندگی‌نامه دگرنوشت بر بنیاد اصول پژوهشی در تاریخ‌نگاری استوار می‌گردد. در نوع اخیر، چشم‌انداز پژوهشگر به زندگی فرد بسیار مهم است. و این ممکن نمی‌شود مگر با احاطه نسبی محقق بر زندگی و زمانه آن شخص. اهمیت این اشراف نه به این دلیل که پژوهشگر توان دسترسی به همه یا بیشتر داده‌ها را داشته باشد، بلکه به این جهت است که بتواند نسبتی درست و منطقی بین زمانه و زندگی صاحب ترجمه برقرار کند.

بر همین مبنا کوشیده‌ام زندگی‌نامه رضاشاه پهلوی، و در این بُرش، رضاخان را، با نگاه به سه دایره متحد‌المركز؛ انگلیس، قزاق‌خانه و رضا، بنویسم. دایره اول، با شعاع بزرگتر، دولت انگلیس است. انگلیس، پیروز جنگ جهانگیر،

برای استقرار نفوذ و تأمین منافع سیاسی اقتصادی خود در شمال آفریقا و غرب آسیا، به تناسب شرایط هر کشور، سیاستی پیش گرفت. این شرایط در ایران با جلوگیری از نفوذ کمونیسم همراه گردید و تعریف دیگری پیدا کرد. دایره دوم با شعاع بزرگ، قزاق‌خانه، محل کار رضاخان است. وی از دوازده سالگی وارد این سازمان نظامی شد و در فراز و فرود آن نقش پذیرفت و در مقاطعی نقش آفرید. قزاق‌خانه، محل توجه دولت انگلیس برای پیاده کردن راهبرد اصلی‌اش در ایران، تأسیس قشون متحدالشکل، بود. دایره سوم با شعاع کوچک، رضانام، و دو دهه بعد، رضاخان است. او از اندک‌شمار قزاقانی بود که خود را در معرض دگرگونی‌های قزاق‌خانه قرار داد و با امواجی که به دیواره آن می‌خورد همراه شد.

اگر زندگی رضاشاه پهلوی به سه دوره اصلی؛ الف- تولد تا کودتای ۱۲۹۹، ب- کودتا تا پادشاهی، پ- پادشاهی تا سقوط، بخش‌پذیر باشد، این کتاب شامل دوره اول، یعنی ۱۲۵۶ش تا ۱۲۹۹ش است.

یاوران این کتاب، آقایان:

- براتعلی طبرزدی، که نویسنده را در رسیدن به نکات کم‌دیدده یا نادیده رهنمون شد؛

- محمدمهدی اسلامی، که سرپرستی گروه برگه‌نویسان کتاب‌های مرتبط را به عهده داشت؛

- محمد محبوبی، که کتاب‌ها و اسناد انگلیسی را جست‌وجو، پیدا و ترجمه کرد؛

- محسن غنی‌یاری، که پرونده رضاشاه پهلوی در بایگانی فرهنگ ناموران معاصر ایران- دفتر ادبیات انقلاب اسلامی را در اختیار گذاشت؛

- موسی حقانی، که اجازه دسترسی بیشتر به اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران را داد؛

- فتح‌الله مؤمن، که سندها و منابع مربوط به حضور رضاخان در همدان، کردستان و کرمانشاه را معرفی کرد؛

- رئوف گوهریان و سیدمسعود روشن‌بخش که درخواست‌های هرباره نویسنده به دیدن کتابها و نشریات در کتابخانه تخصصی تاریخ معاصر و انقلاب اسلامی را ممکن کردند؛

- علی‌اکبر رنجبر کرمانی، که ویرایش عالمانه کتاب را به انجام رساند؛
- سیما موسی‌پور، همسر، که با شکیبایی و مدارا مسیر زندگی کاری نویسنده را هموار کرده است؛ بودند.

هدایت‌الله بهبودی - دی‌ماه ۱۳۹۹

شناسنامه

«رضاخانِ سرتیپ قزاق»، بنابر آنچه که در «اظهارنامه ولادت اداره سجل احوال» در یازدهمِ عقرب/ آبان ۱۲۹۸ ابراز کرده، در سال ۱۲۵۴ش به دنیا آمده است.^۱ اما جست‌وجوهایی که شش سال بعد برای پیدا کردن تاریخ تولد او شد، می‌گوید که این تاریخ درست نبوده است. وزارت جنگ، پس از اعلام «انقراض سلطنت قاجاریه» و واگذاری «حکومت موقتی» به «شخص آقای رضاخان پهلوی»، و در آستانه برپایی مجلس مؤسسان برای انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی، کوشید روز، ماه و سال تولد شاه آینده ایران را بازیابی کند.

نزدیک‌ترین و شاید آگاه‌ترین فرد، امیراکرم/ چراغعلی‌خان پهلوی، پسرعموی «رئیس حکومت موقتی مملکت»، حاکم وقت مازندران، بود. «قدغن فرمایید روز مولود مسعود ذات اقدس اعلی حضرت پهلوی ارواحنا فداء را

۱. علم، امیراسدالله، یادداشت‌های علم، ج ۴، ویراستار: علی‌نقی عالی‌خانی، تهران، مازیار و معین،

صحیحاً و سریعاً اطلاع دهند»^۱

درستی تاریخ تولد کسی که به زودی بر تخت سلطنت می‌نشست، اهمیت داشت. هویت دربار ایران در حال تغییر بود و باید برای جشن‌ها، مراسم، دیدارها، و در واقع بنیان‌گذاری مناسبتی رسمی، مبدأ تازه‌ای پیدا می‌شد.

چگونگی پی‌جویی‌های امیراکرم را نمی‌دانیم. آیا کاغذی یا حاشیه‌نوشته‌ای در دست داشت یا از یاد خود و اهالی منطقه یاری گرفت؟ هرچه بود در پاسخی که وزارت جنگ از وی دریافت کرد چنین نوشته شده بود: «[روز تولد او در] مرکز علاشت (آلاشت) واقعه در جنب کوه شروین سوادکوه، روز ۱۴ ربیع‌الاول ۱۲۹۵ هجری است»^۲

این تاریخ به آگاهی رئیس حکومت موقتی، رضاشاه بعدی، رسید. او هم پذیرفت و خواست که معادل شمسی آن تعیین گردد.^۳ وزارت جنگ تاریخ یادشده را با چهاردهم ربیع‌الاول ۱۲۹۵، ۲۴ اسفند ۱۲۵۶ و ۱۵ مارس ۱۸۷۸ مطابق دانست.^۴ این تطبیق درست نبود. تاریخ اعلام شده از طرف امیراکرم با سه‌شنبه ۲۹ اسفند ۱۲۵۶ و ۱۹ مارس ۱۸۷۸ برابر بود. به هر حال آنچه که وزارت جنگ استخراج کرد، رسمیت یافت و منشأ مناسبت‌ها و یادکردهای بعدی گردید.

رضاخان سرتیپ قزاق نام پدر خود را در همان «اظهارنامه ولادت اداره سجل احوال» داداش‌بیک و آخرین سمت‌اش را «یاور فوج سوادکوه» گفته است.^۵ داداش‌بیک احتمالاً حدود ۱۲۳۰ ه. ق به دنیا آمده بود. رضاخان، عمر

۱. اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، س ۱۳۰۴، پ ۱۱، ص ۱۸.

۲. همان، ص ۱۷.

۳. همان، ص ۹.

۴. همان، ص ۱۶.

۵. یادداشت‌های علم، ج ۴، ص ۸۳.

رفته بر او را ۶۵ سال دانست؛^۱ یعنی در سال ۱۲۹۵ ه. ق، سال تولد رضا، شصت و پنج ساله بوده؛ و چون همان زمان در گذشته، تخمین سال یادشده احتمالاً درست است. همه یا بیشتر معاصران او، به گاه نوشتن پیشینه رضاشاه همین نام را برای پدر رضاشاه یاد کرده‌اند.^۲ اما امیراکرم، پسرعموی رضاشاه، در پاسخ به استعلام وزارت جنگ، نام عمومی خود را «عباسعلی خان» نوشت.^۳ از دو سند به دست آمده مربوط به پدر رضاشاه، یکی نامه بی‌تاریخی است که نویسنده‌اش (به احتمال زیاد، یکی از کارگزاران وقت مازندران) به عضدالملک، حاکم وقت مازندران، نوشته است. تاریخ نگارش نامه باید بین سالهای ۱۲۸۷ تا ۱۲۸۹ ه. ق باشد؛ یعنی حدود پنج شش سال پیش از پا به جهان گذاشتن رضا. نامه می‌گوید که «دارایی و بلوک محل فوج سوادکوه» مختل و اهالی پریشان هستند؛ چراکه مسئول منطقه، میرزاموسی خان سرهنگ، در تهران اقامت دارد و رسیدگی به امور سوادکوه را به برخی از کسان خود سپرده، روزگار بر رعیت تنگ و تاریک شده است. «در این بین که عالی‌جاه داداش‌بیک یاور از رکاب مبارک [= عضدالملک] برای دیدن اهل و عیال مرخص شد، چون از رؤسای فوج و پیرمرد و با [...] اهالی آن حدود متسب می‌باشد، در عین ملاقات، داعی او را ترغیب اصلاح امور بلوک و اهالش نمودم که چندی متوقف بوده، اصلاح امور آن حدود نماید. حال مسموع شد که خدمت امنای دولت [...] بعضی عرض‌ها کرده‌اند که از یاور بعضی حرکات صادر شد، به مردم دست‌اندازی و تعدی نمود.»^۴ نویسنده نامه در

۱. همان‌جا.

۲. مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من، ج ۳ (قسمت دوم)، تهران، علمی، ۱۳۲۶ ش، ص ۶۵؛ رفیع، رضا، «از اولین آشنایی تا تولد شاه»، سالنامه دنیا، شم ۸ (۱۳۴۱ ش)، صص ۲۸۷ و ۲۸۸؛ بهار، محمدتقی،

تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران - انقراض قاجاریه، ج ۱، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷ ش، ص ۶۹.

۳. اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شم ۴-۶۸۸۶-۰-۰ پ.

۴. همان، سند شم ۰-۴-۷۵۶۴-۰-۰ ق.

پایان می‌نویسد که چنین گلایه‌هایی را نشنیده است.

از این نامه برمی‌آید که داداش‌بیک یاور/ سرگرد، در حدود شصت سالگی،^۱ به طور موقت، سرپرستی بلوک سوادکوه را به عهده داشته، دارای همسر و فرزندان بوده، و با همین نام شناخته می‌شده است.

سند دوم نیز نامه‌ای بی‌تاریخ است که از طرف داداش‌بیک به عضدالملک نوشته شده و مرتبط با شیوه مدیریت او در امور نظامی و منطقه‌ای است. گوینده یا محرر نامه خود را «داداش سوادکوهی» نامیده و خواستار داوری عادلانه بین خود و نظامی دیگر/ سرهنگ شده است. محتوای نامه نشان می‌دهد که داداش‌بیک از چشم حاکم افتاده یا تنبیه شده است. او می‌گوید که «اریاب غرض» می‌خواهند نان او را ببرند و رسوایش کنند. داداش‌بیک خود را شصت‌ساله و دارای «سی نفر عیال نان‌خوار» معرفی کرده و شکایت خویش را که نشانگر محدوده مسئولیت او در امور نظامی و منطقه‌ای نیز هست، چنین طرح می‌کند: «سرهنگ اگر بگوید خانه‌زاد اخلال در کار سرباز و نظام می‌کند، خانه‌زاد التزام به خون خودش می‌دهد که او سرهنگ باشد، مداخل هم مال او باشد، انتظام امر قراولی و مشق و سایر زحمات با خانه‌زاد است. اگر نقصی وارد آید یا خانه‌زاد از دست او شاکی شد، سیاست شده و از منصب معزول باشد و یا خانه‌زاد همین‌طور گوشه‌نشین که هست باشد. اگر در کار او افساد بکند مقصر باشد و همه کارها با سرهنگ باشد.»^۲ امیراکرم به موضوع اخیر چنین اشاره کرده است: «اسم مرحوم والد [رضاشاه]، عباسعلی‌خان، سرهنگ فوج سوادکوه که

۱. رضاخان سرتیپ قزاق در «اظهارنامه ولادت اداره سجل احوال» عمر پدرش را ۶۵ سال یاد کرده است؛ و چون تولد رضا و مرگ پدر در یک سال بوده (۱۲۹۵ق)، داداش‌بیک در زمان یادشده (ح ۱۲۹۰ق) حدود شصت سال داشته است.

۲. پهلوی‌ها - خاندان پهلوی به روایت اسناد، به کوشش: فرهاد رستمی، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸ش، صص ۷۳ و ۷۴.

حکومت سوادکوه را هم داشته‌اند.^۱ در یادداشت امیراکرم آخرین درجه نظامی داداش‌بیک، سرهنگ یادشده که با اظهارات رضاخان نمی‌خواند.

پس از به سلطنت رسیدن رضاخان، به‌ویژه ادامه پادشاهی در دوره پسرش، محمدرضا شاه پهلوی، برخی از گویندگان و نویسندگان همدل، در مناسبت‌هایی چون سالگشت‌های تولد و مرگ، هنگام واریسی و شناساندن پیشینه رضاشاه، راه اغراق و غلو در پیش گرفتند و گاه به ورطه نادرست‌گویی افتادند. برای نمونه، حسین دادگر/ عدل‌الملک، از یاران صمیمی رضاشاه و از دولتمردان معتمد او (تا سال ۱۳۱۴ش) می‌گوید: «آشنایی من با داداش‌بیک، پدر رضاشاه، طولانی بود. او از خوانین مازندران و از مردان جسور و بااقتدار آن خطه محسوب می‌شد و اولین بار که با داداش‌بیک ملاقات نمودم در منزل امیر مؤید سوادکوهی بوده است.»^۲ دادگر در ۱۲۶۰ش به دنیا آمد و هنگام مرگ داداش‌بیک چهار یا شش سال بیشتر نداشت!

یکی از نادرست‌نویسی‌های همواره، که ظاهراً گوشزدی در پی نداشت، کاربرد «عباسقلی» به جای «عباسعلی»، برای نام پدر رضاشاه بود. فردی چون عباس مسعودی، صاحب امتیاز و مدیرمسئول روزنامه اطلاعات که معاصر رضاشاه بود و در کوران اخبار ایستاده بود، وقتی از پیشینه رضاشاه می‌نوشت، چنین خبطی می‌کرد؛^۳ تا چه رسد به نویسندگان دیگر مطبوعاتی چون خراسان.^۴ اطلاعات ارائه شده از سوی امیراکرم، به شجره کوتاه رضاشاه رسمیت بخشید و تا پنج دهه بعد، گاه درست و گاه نادرست، قرائت شد. از آن جمله بود، نام پدر بزرگ خود و پسرعمویش، رضا: «اسم جد، مرادعلی‌خان، یاور فوج

۱. اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند ششم ۴-۶۸۸۴-۰-۰ پ.

۲. دادگر، حسین، «اولین پیشنهاد عنوان کبیر»، سالنامه دنیا، شم ۲۲ (۱۳۴۵ش)، صص ۲۴۲ و ۲۴۳.

۳. مسعودی، عباس، «اعلی‌حضرت فقید رضاشاه کبیر»، اطلاعات سالانه، شم ۲ (۱۳۴۰ش)، ص ۲۸.

۴. «بزرگداشت صدمین سال زادروز اعلی‌حضرت رضاشاه کبیر»، خراسان، شم ۸۳۴۷ (۲۴ اسفند

سوادکوه، که در جنگ هرات مقتول شده‌اند.^۱

بنا بر همان «اظهارنامه ولادت اداره سجل احوال» مادر رضاشاه، «نوش آفرین خانم» نام داشت و حدود ۱۲۷۹ ه. ق به دنیا آمده بود. پیشینیان او در شمار مهاجرانی بودند که پس از قرارداد ترکمان‌چای از قفقاز به ایران آمدند.^۲ او در نوجوانی، شانزده‌سالگی^۳، به عقد داداش‌بیک سالخورده و بیمار، با حدود شصت سال سن، درآمد. آنچه روشن است، نوش آفرین خانم، دومین یا چندمین همسر داداش‌بیک بود؛ و این ازدواج نه با معیارهای اینک، بلکه با ضوابط همان زمان، عجیب به نظر می‌رسد. پاسخ این پرسش در دست نیست: وابستگان نوش آفرین خانم بر چه مبنایی دختر نوجوان خانواده را به عقد «پیرمردی [که] اهل و عیال»^۴ داشت درآوردند و او را از دارالخلافه تهران به روستایی در دل کوه‌های شروین فرستادند؟ روایت بی‌قرینه‌ای که درباره آشنایی این زوج وجود دارد چنین است: «عباسعلی‌خان [داداش‌بیک] در سال‌های آخر عمر بیمار شد. او دوستی داشت به نام علی‌خان حکیم که با مادرش

۱. اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شم ۴-۶۸۸۴-۰-۰. پ. نویسنده کتاب رضاشاه از تولد تا سلطنت در ارائه مطلبی کوتاه از مرادعلی‌خان، پدربزرگ رضاشاه، به *التدوین فی جبال شروین* اثر اعتمادالسلطنه اشاره می‌کند و می‌نویسد که شرح حال مرادعلی‌خان در ذیل زندگی‌نامه «ملاعباسعلی آلاشتی» آمده است. اما این شرح حال یک جمله بیشتر نیست: «مرادعلی سلطان جد اعلای ابوالحسن‌خان سرهنگ سوادکوهی، برادر آخوند ملاعباسعلی بوده است.» (نیازمند، رضا، *رضاشاه از تولد تا سلطنت*، تهران، حکایت قلم نوین، ۱۳۸۷ش، ص ۳۴؛ اعتمادالسلطنه، محمدحسن، *التدوین فی جبال شروین (تاریخ سوادکوه مازندران)*، تصحیح و پژوهش: مصطفی احمدزاده، تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۳ش، ص ۲۷۸؛ همان [چاپ سنگی]، بی‌جا، بی‌تا، (ص ۱۲۹) در دست‌خط تک‌برگی منسوب به آقابزرگ تهرانی که شجره‌نامه رضاشاه را نیز نوشته، مرادعلی سلطان برادر ملاعباسعلی و پدربزرگ رضاشاه شناسانده شده است. (نوری، مصطفی و کوروش نوروزمرادی، «سندی نویافته از نیای رضاشاه»، *پیام بهارستان*، شم ۴ (تابستان ۱۳۸۸ش)، ص ۷۶۷)

2. FO E 3366/3366/64.

۳. رضاشاه از تولد تا سلطنت، ص ۳۲.

۴. اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شم ۰-۷۵۶۴-۰-۰. ق.

نسبت داشت. علی‌خان در دستگاه کامران میرزا طبابت می‌کرد و درجه او معادل سرهنگ بود. عباسعلی‌خان برای معالجه نزد علی‌خان حکیم رفت. علی‌خان حکیم عباسعلی را در منزل خود بستری کرد و خواهرش نوش آفرین را مأمور پرستاری از او کرد. عباسعلی‌خان به تدریج از آن بیماری نجات یافت ولی بیمار عشق نوش آفرین شد!^۱ نام دکتر علی‌خان به‌عنوان یکی از دایی‌های رضا و سرپرست او در منابع معاصر با رضاشاه و حتی در زندگی‌نامه‌های رسمی دیده نمی‌شود. در زندگی‌نامه‌ای که در سال ۱۳۱۷ش به وسیله دولت وقت تهیه شد و در اختیار وزارت امور خارجه آمریکا قرار گرفت، سرپرست رضا پس از درگذشت پدر، عمویش دانسته شده است. او را سرهنگ نصرالله‌خان، فرمانده پادگان تهران و فوج سوادکوه، معرفی کردند.^۲ ملک‌الشعراى بهار، سرپرست او را، دایی اش، ابوالقاسم‌بیک، خیاط قزاق‌خانه، دانسته است.^۳ نام ابوالقاسم‌بیک در منابع دیگر نیز تکرار شده است، اما اسم دکتر علی‌خان، شاید برای نخستین بار، در داستان‌واره‌ای که محمدحسین میمندی‌نژاد در مجله رنگین‌کمان نو با عنوان «زندگی پرماجرای رضاشاه کبیر» منتشر کرد، آورده شده است.^۴ میمندی‌نژاد در پردازش داستان خود از داداش‌بیک، می‌نویسد که او پس از درگیری با دو پلنگ

۱. رضاشاه از تولد تا سلطنت، ص ۳۲: همایون‌فر، عزت‌الله، «رضاشاه به روایت روزگار»، نيمروز،

شماره ۴۲۵ (۲۷ تیر ۱۳۷۶)، ص ۱۹.

۲. مجد، محمدقلی، رضاشاه و بریتانیا به روایت اسناد وزارت امور خارجه آمریکا، ترجمه: مصطفی امیری، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۹ش، ص ۴۴. در برخی منابع نصرالله‌خان، یاور فوج سوادکوه، دانسته شده که رضا هنگام سربازی در قزاق‌خانه مدتی زیردست‌اش بود و از او کمک هم خورد. نصرالله‌خان در اواخر عمر به درجه سرهنگی رسید. (رضاشاه از تولد تا سلطنت، صص ۲۴ و ۲۵)

۳. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران...، ج ۱، ص ۷۰.

۴. «زندگی پرماجرای رضاشاه کبیر»، رنگین‌کمان نو، س ۳، شماره ۱۱۱ تا ۱۱۹ (شهریور و مهر ۱۳۴۹). برای آگاهی از مواضع فرهنگی و سیاسی رنگین‌کمان نو و مناسبات پنهان آن با دستگاه اطلاعاتی وقت، سازمان اطلاعات و امنیت کشور، رک: مطبوعات عصر پهلوی به روایت اسناد ساواک: مجله رنگین‌کمان نو، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۹ش.

در آلاشت آنها را از پا درمی آورد، اما خودش نیز بی هوش و از ناحیه قلب بیمار می شود؛ و علت مراجعه او به دکتر علی خان نیز همین بوده است.^۱

داداش بیک دست کم سه دختر داشت^۲ که چه بسا سن برخی از آنها بیشتر از نوش آفرین بود. یک پژوهشگر خارجی در مطالعات میدانی خود نوشته است که «عباسعلی خان [...] پنج زن و شاید هفت زن [داشته] اما در آن واحد بیش از چهار عیال نداشته، چه، شرع اسلام به او اجازه نمی داده که بیش از چهار همسر داشته باشد. وی دارای سی و دو فرزند بود که از آن عده فقط هشت پسر و چهار دختر از ناخوشی های گوناگون جان سالم به در برده بودند.»^۳ منابع محلی شمار فرزندان داداش بیک را شش دختر و هفت پسر از چند همسر نوشته اند.^۴

نوش آفرین روزهای سختی را در آلاشت گذراند. اطرافیان و خویشان داداش بیک روزگار را بر او تنگ کرده بودند.^۵ از محمد اسماعیل خان باوند، معروف به امیر مؤید سوادکوهی، نماینده دوره سوم مجلس شورای ملی و از رجال نامور مازندران، نقل شده که هنگام سرکشی به علاقه جات خود در منطقه «ناگهان صدای استغاثه و ضجه و ناله زنی از داخل جنگل جلب توجه او را نمود. فوراً سواران را برای کشف حقیقت به داخل جنگل اعزام داشت. بعد از مدتی زن غیردهاتی با حالت پریشانی را از جنگل بیرون آورده و پس از این که امیر مؤید شخصاً از او تحقیقات نمود، معلوم شد که همسر داداش بیک [...] می باشد که عیال و اولاد دیگر داداش بیک از غیبت و مسافرت مشارالیه که به

۱. «۹۵ نکته جالب و خواندنی و تازه از زندگی مرد بزرگ تاریخ ایران - زندگی و شخصیت پهلوی اول از کودکی تا سلطنت»، سپید و سیاه، شم ۳۲ (۲۳ اسفند ۱۳۵۱)، ص ۶.

۲. رضاشاه از تولد تا سلطنت، صص ۳۱ و ۳۲.

۳. اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شم ۶۰-۱۰-۱۳۱ ج؛ بصری، علی، «خاطرات جالب رضاشاه»، اطلاعات سال، شم ۱۸-۱۷ (۱۳۵۷ش)، ص ۳۲۱.

۴. مهجوری، اسماعیل، تاریخ مازندران، ج ۲، ساری، ۱۳۴۵ش، صص ۳۰۲ تا ۳۰۶.

۵. رضاشاه از تولد تا سلطنت، ص ۳۳.

تهران آمده بود سوءاستفاده نموده و همسر جدید را برای الزام به سقط جنین اذیت و آزار می دادند.^۱

نوش آفرین در پناه و با حمایت امیرمؤید مراقبت می شود و چندی بعد در اندرون او وضع حمل می کند.^۲ داداش بیگ گویا برای درمان بیماری عود کرده خود به تهران رفته بود که همان جا می میرد^۳ و در زاویه مقدسه شاه عبدالعظیم دفن می شود.

نوش آفرین خانم بهار سال بعد/۱۲۹۵ هـ. ق با نوزادش راهی تهران شد. رضاشاه ماجرای بازگشت مادرش از آلاشت به تهران را بارها برای افراد بازگفته است. کسانی که این بخش از زندگی او را نقل کرده اند کم نیستند. کلیات ماجرا یکسان، اما جزئیات آن چندان است. برخی راه بازگشت مادر را از کوه راه های منتهی به هراز و امامزاده هاشم نوشته اند و برخی از گردنه گدوک و فیروزکوه. رضا در راه از شدت سرما، سیاه و بی جان می شود. گمان می رود که مرده است. برخی از به جا گذاشتن تن بی جان او در امامزاده گفته اند و بعضی در کاروانسرا. این که گفته های رضاشاه چندگونه بوده یا نقل قول ها کم و زیاد شده، روشن نیست. محمدتقی بهار از خود شاه چنین شنیده است: «من طفل شیرخوار دوماهه بودم که با مادرم از سوادکوه به تهران روانه شده بودیم. در سر [گردنه] گدوک فیروزکوه من از سرما و برف سیاه شدم و مادرم به خیال آن که من مرده ام مرا به چاروادار سپرد که مرا دفن کند و حرکت کنند. چاروادار مرا

۱. پوررضا، حبیب الله، «محکومیت رژیم یا قضاوت تاریخ دوره پهلوی»، رعد امروز، شم ۱۲۲ (۱۱ فروردین ۱۳۲۳)، ص ۱.

۲. منابعی که تولد رضا را بر مبنای روایات محلی نقل کرده اند، به این موضوع اشاره ندارند. (پهلوان، کیوان، رضاشاه و بررسی کتب سیاسی معاصر، تهران، انتشارات آرون، ۱۳۸۵ ش، صص ۱۰ تا ۱۴) همین منبع آورده است که بنابر گفته های بستگانش در آلاشت، نوش آفرین خانم پیش از عقد با داداش بیگ، ازدواج کرده بود و دو فرزند داشت. (همان، ص ۱۱)

۳. رضاشاه از تولد تا سلطنت، ص ۳۳.

در آخور یکی از طویله‌ها با قنداق برجا گذاشت و خود قافله به راه افتاده به فیروزکوه رفتند. ساعتی دیگر قافله دیگر می‌رسند و در قهوه‌خانه گدوک منزل می‌گیرند. یکی از آنها آواز گریه طفلی را می‌شنود. می‌رود و کودکی را در آخور می‌بیند. او را برده گرم می‌کنند و شیر می‌دهند و جانی می‌گیرد و در فیروزکوه به مادرش تسلیم می‌نمایند.^۱

چه بسا به دلیل گوناگونی روایات بوده که فرزندان توأمان رضاشاه، محمدرضا و اشرف، به گاه یادکرد از این ماجرا به کلیات آن بسنده کرده، رد شده‌اند.^۲

نکته شایان اشاره، بستگی سست رضا به پدر و مادر و تبار خویش است. برخلاف آنچه که فرج‌الله بهرامی / دبیر اعظم هنگام نگارش *سفرنامه مازندران*، از نگاه رضاشاه، پردازش کرده، او در بزرگداشت والدین خود نه سخنی بر زبان راند و نه کاری به‌دست کرد. البته از اقدامات دیگرانی که می‌خواستند در این باره کاری انجام دهند جلوگیری نمود. بهرامی در *سفرنامه* یادشده، از قول رضاشاه به گاه دیدن سواد سوادکوه چنین می‌نویسد: «ای مهر مادری! ای محبت‌های مادرانه که مانند روح در آغوش نوازش تو پرورده شده‌ام! ای یادگار امید و آرزو که صفحه وجودم، هیچ‌وقت از انعکاس وجود تو خارج نیست... ای مهر پدری و یادگار فناپذیر وجود! ای خدای ثانوی که هیچ امیدی بدون وجود تو قابل ظهور و بروز نیست! افسوس که دست روزگار زیارت سیمای تو را از من دریغ کرد و مجال نداد که در سایه عطوفت و اقتدار تو لحظه‌ای بیاسایم...»^۳

۱. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران...، ج ۱، ص ۷۰.

۲. پهلوی، محمدرضا، مجموعه تألیفات، نطقها، پیامها، مصاحبه‌ها و بیانات اعلیٰ حضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران، تهران، کتابخانه پهلوی، بی‌تا، ص ۵۶؛ پهلوی، اشرف، من و برادرم، تهران، نشر علم، ۱۳۷۶ش، ص ۳۳.

۳. رضاشاه کبیر - *سفرنامه خوزستان سفرنامه مازندران*، هامبورگ، نشر بنیاد داریوش همایون، ۱۳۹۲ش، صص ۲۷۰ و ۲۷۱.

رضا رفیع/ قائم مقام الملک از دوستان نزدیک رضاشاه می گوید: «قبر آن مرحوم [داداش بیک] را پس از تجسس زیاد توانستم پیدا نمایم. روی سنگ قبر نوشته شده بود «هوالحق». چون سنگ ساییده شده بود، از رضاشاه تقاضا کردم اجازه داده شود آن را تعویض نمایم، ولی شاه اجازه نداد... محل قبر مادر رضاشاه هم معلوم و معین بود و در چهارراه حسن آباد محل فعلی اداره کل آتش نشانی قرار داشت.»^۱ می توان گفت که رضاشاه هر روز از کنار این قبرستان کوچک در شمال محله سنگلج رد می شد و البته همو نیز دستور ویرانی آن را داد.^۲ وی آشکارا گفته بود که محبت پدر و مادر را درک نکرده است.^۳

۱. «از اولین آشنایی تا تولد شاه»، صص ۲۸۷ و ۲۸۸.

۲. شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ج ۱، ص ۳۹۱.

۳. اورنگ، عبدالحسین، «داستان سختی ها و ناملایمات شاه از زندگی سربازی»، سالنامه دنیا، شم ۲۴ (۱۳۴۷ش)، ص ۱۷۶.